

علامه مجلسی از دیدگاه خاورشناسان

حامد الگار
دانشگاه کالیفرنیا - برکلی

چکیده

علی‌زغم اینکه ایرانیان، علامه مجلسی را دانشمندی بزرگ دانسته و نجات‌دهنده ایران از انحطاط در دوره صفویه قلمداد می‌کنند، نویسندگان غربی، او را شخصیتی بد معرفی کرده و دخالت‌های ناروا در امور سیاسی و اجتماعی و زجر و تعقیب صوفیه و اقلیت‌های دینی را به او نسبت می‌دهند. سرجان ملکم، اولین کسی است که درباره وی اظهار نظر کرده و او را ذی‌نفوذ در دربار شاه سلطان حسین خوانده است.

ادوارد براون در کتاب‌های «تاریخ ادبیات ایران» و «یک سال در میان ایرانیان» بزرگترین گناه علامه را مخالفت او با صوفی‌نمایان دوره صفویه می‌داند و او را به تعقیب بی‌رحمانه صوفیان، متهم می‌کند. سایکس، ولادیمیر مینورسکی با تکرار طوطی‌وار ادعای اسلاف خود، ادعای آنان را شرح و بسط داده و بر اتهامات ناروای خود نسبت به علامه مجلسی افزوده‌اند.

مینورسکی متن کتابی به نام «تذکره الملوک» را به همراه حواشی خود منتشر کرده و با نویسنده مجهول آن کتاب هم آواز شده و تبهکاری‌ها و جرم‌های گوناگونی به علامه مجلسی نسبت می‌دهد. در خاتمه نویسنده این نوشتار، آرزو می‌کند که محققان ایرانی بتوانند به طور سزاوار و مستند به تحلیل و تدوین زندگی علامه مجلسی بپردازند.

اکثر ایرانیانی که از تاریخ خود آگاهی دارند، علامه محمدباقر مجلسی را دانشمندی بزرگ و مؤلفی پرکار می‌دانند که علاوه بر خدمات شایسته علمی خود با فعالیتهای سیاسی نیز کوشش کرد تا جلوی انحطاط مملکت را بگیرد. از طرف دیگر، قریب به اتفاق نویسندگان غربی که در تاریخ دوره صفویه قلمفرسایی کرده‌اند، علامه را شخصیتی شوم معرفی می‌کنند که با دخالت‌های ناروا در امور سیاسی و اجتماعی، زجر و تعقیب صوفیه و اقلیت‌های دینی، یکی از مسببان انقراض و سقوط دولت صفوی بود. تنها فضیلتی که برای او قایلند این است که با تالیف کتاب‌های فارسی، عقاید شیعه را بیش از

پیش شایع کرد. باید پرسید که تفاوت‌های عظیم بین ارزیابی‌های دانشمندان ذی‌صلاحیت ایرانی و نظر مستشرقان و آن عده‌ای از ایرانیان که تحت تاثیر آنان قرار گرفته‌اند، از کجا سرچشمه می‌گیرد. برای پاسخ به این سؤال، نخست باید بر آثار خاورشناسانی که درباره علامه اظهار نظر کرده‌اند مرور مختصری کرد.

اولین تاریخ‌نویس غربی که درباره مجلسی سخن به میان آورده سرجان ملکم است. او مستشرقی حرفه‌ای نبود، بلکه ژنرالی در خدمت استعمار انگلیس در هند بود که در سال ۱۷۹۹ میلادی (۱۲۱۵ هجری قمری) برای انجام ماموریت سیاسی به ایران سفر کرد. ملکم در جلد اول کتابی که تحت عنوان "History of Persia" «تاریخ ایران» در لندن در سال ۱۸۱۵ میلادی (۱۲۳۰ هجری قمری) به چاپ رسانید ادعا کرد که:

«شاه سلطان حسین صفوی در تمام موارد از رهنمودهای یکی از ذی‌نفوذترین روحانیان مسلمان پیروی می‌کرد. برای قضاوت درباره این روحانی همین بس که چند روز بعد از جلوس پادشاه مزبور، او را وادار کرد تا فرمانی نه تنها برای دور ریختن تمام شرابهایی که از پدر به ارث برده بود، بلکه برای شکستن خمهای آلوده هم صادر کند.

همین روحانی، شاه سلطان حسین را نیز تشویق کرد تا پیروان فرقه‌های مختلف را که مهمترین آنها صوفیه بود، مورد زجر و تعقیب قرار دهد.»^۱ سرجان ملکم می‌افزاید: «مشهورترین صوفی که در آن زمان به دستور شاه از اصفهان تبعید شد شیخ محمدعلی (شیخ محمدعلی، متخلص به حزین) بود که در شهر بنارس هند وفات یافت.»^۲

بیانات این ژنرال انگلیسی را می‌توان سر سلسله آن شتمها و تحریفاتی دانست که علامه مجلسی تا همین اواخر در معرض آن قرار داشته است. مخالفت مجلسی با صوفی‌نمایان اصفهان هم به اتفاق آنان عملی مضر و مردود بود. عدم دقت ملکم در بررسی حوادث، از این ادعای او کاملاً روشن می‌شود که شیخ محمدعلی حزین از ترس تعقیب مجلسی از اصفهان خارج شد؛ در صورتی که آن شاعر و ادیب، تقریباً بیست و سه سال بعد از وفات





علامه، اصفهان را برای همیشه ترک کرد و در خاطرات خود با ستایش فراوان از مجلسی یاد کرد.^۲

درست صد سال پس از چاپ اول تاریخ ایران تالیف ملکم، یکی دیگر از خدمتگزاران استعمار انگلیسی کتاب دو جلدی خود را درباره تاریخ ایران، در لندن به چاپ رسانید. "Sir Percy Sykes" سرپرسی سایکس در جنگ بین‌المللی اول ریاست قوای نظامی را که انگلیسها برای پیشبرد اهداف خود در جنوب ایران تشکیل داده بودند، به عهده داشت. و از همین جا می‌توان تشخیص داد که او فاقد هرگونه صلاحیت علمی برای تحلیل بی‌طرفانه تاریخ ایران بود. سایکس بدون اینکه اسمی از علامه ببرد، در وصف حوادث دوران سلطنت شاه سلطان حسین چنین می‌نویسد:

«دینداری و خدابردی شاه سلطان حسین باعث شد که ملایان و خواجهگان بر سر مسندهایی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر و تصدی اشراف باشند و بدین سان تمامی ملت به طور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید».^۳

درست مانند ملکم، سایکس برای این ادعای خود، سند یا ماخذ ذکر نمی‌کند. آنچه مخصوصاً به چشم می‌خورد، وقاحت نویسنده در هم‌ردیف کردن علامه مجلسی با خواجه‌سرایان است؛ حال آن که خواجه‌سرایان از معاندترین دشمنان علامه در کوششهای اصلاح‌طلبانه او بودند و بالاخره باعث از سر گرفتن میگساری و مفاسد دیگر در دربار صفوی شدند.

اولین مستشرق دانشگاهی که به تحلیل کارنامه علامه مجلسی پرداخت ادوارد براون ایران‌شناس معروف بود. براون در جلد چهارم "Literary history of Persia" A تاریخ ادبیات ایران که برای بار اول در سال ۱۹۲۴ میلادی (۱۳۴۳ هجری قمری) انتشار یافت، علامه را «یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصب‌ترین مجتهدان دوره صفویه» معرفی می‌نماید.^۴ بسیاری از ایران‌شناسانی که بعد از براون آمدند، همین توصیف را با کمی تعدیل، طوطی‌وار تکرار کرده‌اند. براون که بزرگترین گناه علامه را در مخالفت او با صوفی‌نمایان اواخر دوره صفویه می‌بیند او را به «تعقیب بیرحمانه صوفیان» متهم می‌کند؛ ولی نه چگونگی این تعقیب را بیان می‌کند و نه برای اتهام خود سند یا ماخذ نشان می‌دهد.^۵ از همه غریب‌تر اینکه براون در صوفی‌دانستن محمدتقی مجلسی پافشاری می‌کند و نفی این قضیه از طرف علامه را دلیل دیگری برای قسری و متعصب بودن او می‌داند. گویا براون مشرب مجلسی اول را از فرزند او بهتر می‌دانست.^۶ بی‌انصافی براون در این جمله به اوج خود می‌رسد که:

«میردان و معتقدان مجلسی گویند پس از فوتش حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ میلادی به درجه بالایی از سختی و تیرگی رسید و اظهار می‌دارند که قفقان چنان شخص بزرگواری، ایران را در معرض مخاطرات، گذاشت؛ ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند، آن پیش‌آمدها را تا درجه‌ای به سختگیری‌ها و آزادی‌کشی‌های او و همکارانش مربوط خواهند دانست».^۷ حالا شخصی هرچه قدر مقتدر باشد، چگونه می‌تواند مسؤول حوادثی باشد که بیست سال بعد از وفات او اتفاق افتاد، سوآلی است که

ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی

براون اصلاً مطرح نمی‌کند.

قضای و مفرضانه براون که عموماً دانشمند و حتی ایران‌دوست شناخته شده است، در وهله اول تعجب‌آور به نظر می‌آید؛ ولی این نکته را فراموش نباید کرد که براون برای فرهنگ مذهبی ایران شیعه، ارزش چندانی قایل نبود؛ چنان که از یکی از کتابهای معروف او، "A Year Amongst the Persians" یک سال در میان ایرانیان برمی‌آید، در طول مدت اقامت خود در ایران، ترجیحاً با ازلیها و بهاییهاو قلندرهای حشیش‌خور معاشرت می‌کرد و حتی اعتراف می‌کند که خود او مدتی در کرمان به مخدرات معتاد گشت.^۸ پس واضح است که عالمی مانند علامه مجلسی که با اینگونه مفاسد عقیدتی و اخلاقی مبارزه کرد، ممکن نبود که مورد پسند این شرق‌شناس انگلیسی قرار گیرد.

حلقه بعدی این سلسله تحریف حقایق را یکی از بزرگترین متخصصان غربی تاریخ ایران، به نام ولادیمیر مینورسکی تشکیل می‌دهد. بدون شک مینورسکی محقق برجسته‌ای بود که با تسلط خود بر زبانهای فارسی، ترکی، عربی و حتی ارمنی و گرجی در روشن کردن بسیاری از گوشه‌های

تاریخ ایران و قفقاز سهم به‌سزایی داشت.

با وجود این، وی در یکی از آثار خود، اشتباه دیگری بر اشتباهات موجود در ارزیابی‌های غربیان دشمن با مجلسی افزود. در سال ۱۹۴۳ میلادی (۱۳۶۲ هجری قمری) مینورسکی متن کتابی را به نام تذکره‌الملوک که راجع به سازمان اداری دولت صفوی بود، همراه با ترجمه انگلیسی و حواشی و توضیحات مفصل به چاپ رسانید. مؤلف مجهول تذکره‌الملوک در فصل اول کتاب خود، بحثی کوتاه راجع به مقام و وظایف ملاباشی بدین قرار می‌آورد:

«در اواخر زمان شاه سلطان حسین، میرمحمدباقر نام فاضلی - با آنکه در فضیلت از آقا جمال، هم عصر خود کمتر بود - به رتبه ملاباشی گری سرافراز و مدرسه چهارباغ را بنا گذاشته، خود مدرس مدرسه مذکور گردید.»^{۱۰} مینورسکی میرمحمد باقر مذکور در این جمله را با علامه مجلسی یکی پنداشته و از اینکه نویسنده تذکره‌الملوک، آقا جمال خوانساری را از مجلسی فاضلتر می‌داند، اظهار تعجب می‌کند؛^{۱۱} ولی بدیهی است که میرمحمدباقر ملاباشی، شخصی غیر از علامه مجلسی بوده؛ آن هم به چندین علت: یکی اینکه عنوان میر، ویژه سادات است؛ در صورتی که مجلسی سید نبود. دوم اینکه میرمحمدباقر به تصریح مؤلف تذکره‌الملوک، در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین به منصب ملاباشی رسید؛ در صورتی که علامه مجلسی پنج سال بعد از جلوس شاه مزبور و بیست و دو سال قبل از پایان دوران سلطنت او جهان فانی را ترک گفت؛ و سوم اینکه بنای مدرسه چهارباغ در سال ۱۱۱۶ هجری قمری یعنی شش سال بعد از وفات مجلسی اتمام یافت.^{۱۲} با وجود این تفاسیل، اکثر خاورشناسانی که بعد از مینورسکی درباره مجلسی اظهار نظر کرده‌اند او را با همین میرمحمدباقر مذکور در تذکره‌الملوک یکی شمرده و اعطای عنوان ملاباشی به او را دلیل بر نفوذ مطلق او در امور سیاسی زمان شاه سلطان حسین دانسته‌اند. نویسنده‌ای که بیش از همه امثال خود، تبهکاریها و جرمهای گوناگونی به علامه مجلسی نسبت داده و با نقض تمام روشهای علمی، پا از دایره انصاف کاملاً بیرون گذاشته یکی از شاگردان براون سابق‌الذکر به نام لورنس لکه‌هارت است. لکه‌هارت که مدتی مدید به عنوان کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران بسر برد، در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۷۸ هجری قمری) کتابی قطور تحت عنوان «انقراض سلسله صفویه» به چاپ رسانید. در این کتاب مکرراً حمله‌های ناجوانمردانه‌ای بر علامه مجلسی می‌کند و برای رسیدن به هدف خود از ضد و نقیض گویی هم پرهیز نمی‌کند. سلسله اتهامات لکه‌هارت با شرح مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین آغاز می‌گردد: «پادشاه، شیخ‌الاسلام را پیش خواند که تشریفات کمر بستن را به جای صوفیانی که قبلاً این وظیفه را به عهده داشتند، انجام دهد. سپس شاه از وی پرسید که به پاداش این عمل چه تقاضایی دارد. محمدباقر در پاسخ گفت: امیدوار است که شاه فرمانی صادر کند و

نوشیدن مسکرات و جنگ میان فرقه‌ها (منظور، حتماً جنگهای حیدری و نعمتی بوده) و همچنین کیوتربازی را نهی فرماید. شاه با طیب خاطر پذیرفت.»^{۱۳} لکه‌هارت از میان منکراتی که به این ترتیب ممنوع اعلام گردید فقط جنگ حیدری و نعمتی را مضر می‌داند. او در جای دیگری از کتاب خود، گزارش می‌دهد که شاه بر اثر تلقینات درباریان، منع مسکرات را فسخ کرد؛ ولی باز پافشاری می‌کند که مجلسی در تمام امور مملکت نفوذ مطلق داشت و شاه به پاداش خدمات برجسته‌اش، حتی منصب ملاباشی را برای او ایجاد کرد.^{۱۴}

البته لکه‌هارت به خوبی می‌بیند که محال است، علامه مجلسی در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین به این منصب رسیده باشد؛ ولی به جای اینکه غلط مینورسکی را تصحیح کند، از نویسنده تذکره‌الملوک انتقاد می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تعیین علامه به این مقام باید زودتر از اواخر سلطنت شاه مزبور صورت گرفته باشد.^{۱۵} معلوم می‌شود که از دیدگاه لکه‌هارت قول مستشرق همیشه حجت و مرجع است.

ادعایی که لکه‌هارت آن را بارها تکرار می‌کند، این است که علامه مجلسی موجب آزار و تعقیب نه‌تنها صوفیان، بلکه اهل تسنن ایران و پیروان ادیان دیگر گردیده است. به عنوان مثال، پس از نقل این روایت که علامه مجلسی باعث گرویدن هفتاد هزار نفر از اهل تسنن به آیین تشیع گردید، اظهار نظر می‌کند که:

«کاملاً احتمال دارد که بسیاری از این اشخاص، تحت فشار، دست از آیین خود برداشتنند»^{۱۶}. برای اثبات این نظر، کمترین دلیل یا ماخذی ذکر نمی‌کند. البته درست است که علامه مجلسی در بعضی از آثار خود مطاعن سه خلیفه اول را با لحنی بیان می‌کند که شدت آن در ادبیات شیعه کمتر سابقه داشت و می‌توان حدس زد که این امر سنی‌هایی را که با تالیفات مجلسی آشنایی داشتند، رنجیده‌خاطر ساخت؛ ولی این دلیل بر اعمال زور و فشار از طرف علامه در مقابله با اهل تسنن نمی‌شود.

لکه‌هارت همچنین مجلسی را مسؤول و مسبب اصلی مشکلاتی که گویا بعضی از آرامنه و کلیمبها در دوره شاه سلطان حسین با آن روبرو شدند می‌داند. به عنوان مثال، براساس گزارشی که بعضی از راهبان فرنگی تهیه کرده بودند، می‌نویسد که شاه در سال ۱۶۱۸ میلادی (۱۰۸۹ هجری قمری) به تحریک علما، فرمانی برای قتل چند نفر کلیمی و ارمنی صادر کرد. سپس می‌افزاید:

«دلیلی محکم در دست نیست؛ ولی متحمل به نظر می‌آید که همان راهبر متعصب دینی (یعنی محمدباقر مجلسی) مسؤول بالاگرفتن ستم و فشار بر اقلیتهای مذهبی بود»^{۱۷}. در جای دیگری از کتاب انقراض صفویه با اشاره به خطرهایی که گویا کلیمیهای ایران در معرض آن قرار گرفته بودند، می‌نویسد:

«ظاهراً جایی ثبت نشده است که اندازه مسؤولیت شخصی



محمدباقر مجلسی از آزار و زجر یهودیان چه بوده است»^{۱۸}.
جالب توجه اینکه از دیدگاه لکهارت، مسؤولیت مجلسی امری است، مسلم ولو سندی در میان نباشد و تنها مسأله‌ای که باقی می‌ماند، اندازه مسؤولیت اوست.

غرض ورزی این نویسنده و دوری او از روشهای تحقیق علمی، مخصوصاً از این جمله‌های کتاب او کاملاً روشن می‌شود:

«شاید بتوان گفت خداوند خواسته است، روح مجتهد بزرگ را مجازات کند؛ زیرا خانه زیبای او در اصفهان واقع در خیابان شیخ بهایی در غرب چهارباغ فعلاً به صورت مدرسه دخترانه‌ای درآمد است که تحت نظارت راهبه‌های فرانسوی از فرقه "St. Vincent de paul" سان و نسان دویول اداره می‌شود. روضه‌خانه مجاور که محمدباقر در آن نماز می‌خواند، اکنون به عنوان کلیسا مورد استفاده است»^{۱۹}.

باید در اینجا پرسید که متعصب کدام است؟ علامه مجلسی یا مستشرق انگلیسی که تبدیل منزل مسکونی آن بزرگوار به مرکز خاج‌پرستی باعث مسرت او شده است؟

تنها مستشرقی که براساس نوشته‌های خود مجلسی به تحلیل آرای وی درباره اقلیتهای مذهبی پرداخته، خانم ویراباش مورین است. این خانم، رساله‌ای از علامه با عنوان صواعق الیهود همراه با مقدمه و ترجمه انگلیسی منتشر ساخته است. این رساله در واقع، خلاصه احکام مربوط به اهل الذمه است و اختصاص به یهودیان ندارد. چه بسا که عنوان آن از خود مجلسی نباشد. با اینکه مطالب آن به طور کلی مورد اتفاق همه فقهای اسلام اعم از خاصه و عامه است، مع الوصف بعضی از ملاحظات مجلسی در این رساله قابل ذکر است؛ چون خانم مورین را به این اعتراف وادار می‌کند که علامه کینه خاصی علیه یهودیان نورزیده است. به عنوان مثال چنین می‌نویسد:

«بعضی گفته‌اند که (ذمی) باید سر را به زیر اندازد، در وقت دادن (جزیه) و چون ادا کند، گیرنده بر ریشش چسپد و طیانچه بر رویش بزند و بر این مستندی ندیده‌ام.»^{۲۰} و در پایان رساله توصیه می‌کند که «حاکم مسلمانان، مسلمانان را نیز تاکید کنند که به عیب اهانت به ایشان (یعنی ذمیها) نرسانند.»^{۲۱}

یکی از علل اینکه مستشرقان بیشتر به جای آثار علمی، کارنامه سیاسی و اجتماعی علامه مجلسی را مورد بررسی قرار داده‌اند، البته تعداد و حجم آن آثار و عدم آشنایی اکثریت مستشرقان با علوم اسلامی و اصطلاحات خاص آن علوم است. یگانه خاورشناسی که در زمینه کارهای علمی علامه تا حدی تحقیق کرده است، کارل هانیتز پامپوس آلمانی است که در سال ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۹۰ هجری قمری) با تالیف پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «دایرةالمعارف علوم دینی - بحارالانوار محمدباقر مجلسی» به اخذ درجه دکترا از دانشگاه بن آلمان نایل آمد. متأسفانه عنوان پایان‌نامه با محتویات آن چندان مطابقت ندارد؛ چون پامپوس بیش از نصف کار خود را وقف شرح حال علامه مجلسی کرده

است و تنها در سی و پنج صفحه آخر کتاب تحلیلی، اتهاماتی که از اوایل قرن نوزده، تقریباً مورد اجماع شرق‌شناسان بوده، تکرار می‌کند؛ ولی با جلب توجه خواننده به غلط و احیاناً سستی دلایلی که مثلاً لکهارت برای تایید ادعاهای خود می‌آورد، دچار تناقض روشنی می‌شود.^{۲۲} مینورسکی در شرحی که بر تذکرةالملوک نوشته، آورده است:

«نه تنها در معرفی میرمحمدباقر ملاباشی دچار اشتباه می‌شود؛ بلکه در شناسایی عالمی که بعد از او به منصب ملاباشی‌گری رسیده ملامحمد حسین، نامی، اشتباه می‌کند. مینورسکی بر آن است که منظور از این شخص محمدحسین بن میرصالح خاتون‌آبادی است که مادر او یکی از دختران علامه مجلسی بود و ادعا می‌کند که خاتون‌آبادی هم مقام پدر بزرگ خود و هم نفوذ او را به ارث برده است.»^{۲۳}

لکهارت این خطای مینورسکی را عین صواب پنداشته نسبت به ملامحمدحسین ملاباشی نیز زبان‌درازی کرده از جمله چیزهایی که گویا از راه وراثت از مجلسی به وی انتقال یافت، تعصب و زجر و تعقیب اهل تسنن و اقلیات غیرمسلمان می‌داند^{۲۴}؛ ولی چنانچه از کتاب و وقایع‌السنین و الاعوام تالیف سیدعبدالحسین خاتون‌آبادی برمی‌آید، ملامحمد حسین مذکور در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی به اهتمام آقای محمد تبریزی بوده، نه نوه علامه مجلسی.^{۲۵} کتاب مزبور در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی به اهتمام آقای محمدباقر بهبودی انتشار یافت و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ دوره صفویه قرار گرفت؛ ولی معلوم است که دو نفر از مشهورترین متخصصان غربی تاریخ دوره صفویه از آن به کلی بی‌خبر ماندند؛ چرا که هر دو همان اتهامات پوچ لکهارک را تکرار کردند. نخستین آنان روجر سیوری از اساتید دانشگاه تورنتو کانادا است که در سال ۱۹۸۰ کتابی تحت عنوان "Iran Under the Safavids" ایران در دروه صفویه منتشر ساخت؛ یعنی در زمانی که از انتشار وقایع‌السنین و الاعوام هفت سال گذشته بود. سیوری در کتاب خود ادعا کرد که «مجلسی و نوه او میرمحمد حسین خاتون‌آبادی، شاه سلطان حسین را وادار کردند فرامینی علیه مسیحیان صادر کند».^{۲۶}

نه سال بعد از انتشار کتاب سن روبرت رومر آلمانی، کتابی تحت عنوان "Wersien and dem weg in die Neuzeit" ایران به سوی عصر جدید می‌رود، میرمحمدحسین را اول، فرزند مجلسی معرفی می‌کند و ده صفحه بعد از آن، او را نوه علامه می‌داند!!^{۲۷} حالا بکوشیم تا آنجایی که میسر است ریشه‌های این تحریفات و حمله‌های بی‌دری علی‌ه علامه مجلسی را بیابیم. یکی از نتایجی که از این بررسی مختصر به دست می‌آید این است که مستشرقان در بسیاری از موارد، قول همدیگر را حجت می‌دانند؛ چنانچه اگر یکی از آنان دچار لغزشی شود، دیگران هم به دنبال او به همان ورطه می‌افتند. اگر کسی که صاحب شهرت و اعتبار در محافل خاورشناسی است، درباره موضوعی اظهار نظر کند همکاران وی لزومی



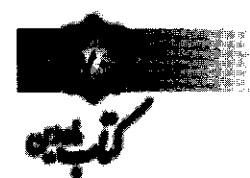
- ۶- همان اثر، ج ۴، ص ۴۰۴.
A Literary of history of persia, E.G.Browne,
Cambridge, ۱۹۲۴, vol. ۴, P ۴۰۴
- ۷- همان اثر، ص ۱۲۰.
E.G.Browns, A Year Amongst the Persians. ۸
London, ۱۸۹۳
- ۹- تذکره الملوک به اهتمام ولادیمیر مینورسکی، لندن ۱۹۴۳، از متن فارسی همان اثر مقدمه مینورسکی، ص ۲ و ۱۱.
- ۱۰- همان اثر، مقدمه مینورسکی، ص ۱۱.
- ۱۱- برای تاریخ اتمام مدرسه چهارباغ، نگاه کنید به: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، لطف‌الله هنرفر، اصفهان ۱۳۴۴، ص ۳۸۶.
- ۱۲- Laurence Lochart, The Fau of Safavids
Dynasty, Cambridge, ۱۹۵۸, P ۳۸-۳۹
- ۱۳- همان اثر، ص ۷۲.
- ۱۴- همان اثر، ص ۷۲، پاورقی ۳.
- ۱۵- همان اثر، ص ۷۰.
- ۱۶- همان اثر، ص ۳۳.
- ۱۷- همان اثر، ص ۷۲، پاورقی ۲.
- ۱۸- همان اثر، ص ۷۶، پاورقی ۶: فاضل محترم جناب سیدابراهیم سیدعلوی این پاورقی را از اضافات مترجم فارسی کتاب انقراض سلسله صفویه آقای اسماعیل دولت‌شاهی می‌داند، در صورتی که در اصل انگلیسی کتاب موجود است. نگاه کنید به سیدابراهیم سیدعلوی، مجلسی از دیدگاه مستشرقین - کیهان اندیشه، ش ۳۱ (مرداد و شهریور ۱۳۷۹)، ص ۸۵.
- ۱۹- Vera Basch Moreen, "Risala-yi Sawaig al-
Yahud (The Treatise Lightning Both against the
Jews) by Muhammad baqir b. Muhammad Taqi
al. Majlis" Diwelt des Islams, ۱۹۹۲, Vol. ۳۲, P ۱۹۴
- ۲۰- همان اثر، ص ۱۹۵.
- ۲۱- Karl Heinz Pampus, Die theologische
Enzyklopadie Bihar Al-Anwar des zeit, Bonn,
۱۹۷۰, Muhammad Baqir al-Maglisi: Ein Beitrag
P ۶ ۳۴
- ۲۲- مینورسکی، توضیحات تذکره الملوک، ص ۱۱۱.
- ۲۳- لکه‌هات، ص ۱۱۷-۱۱۶/۷۲-۷۱.
- ۲۴- خاتون‌آبادی، وقایع‌السنین والاعوام، به اهتمام بهبودی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۶۹-۵۶۷.
- ۲۵- Roger Savary, Iran Under the Safavids,
Cambridge, ۱۹۸۰, P ۲۵۱
- ۲۶- Hers Robert Roener, Peraen Auf and weg in
die Neint, ۱۹۸۹, P ۳۶۹. ۳۷۹

به تحقیق منابع اصلی برای سنجیدن نظر او نمی‌بینند. به این ترتیب، می‌بینیم که اول، داوری ناچوانمردانه براون درباره مجلسی برای شاگرد او آقای لکه‌هات حجت می‌شود، سپس لکه‌هات به اتهامات غیرمستند براون پر و بال بیشتری می‌دهد و در نهایت، کتاب او درباره انقراض صفویه حتی برای بزرگترین متخصصان تاریخ دوره صفویه در اروپا و آمریکا حکم مسند پیدا می‌کند.

سبب مهمتر برای دشمنی مستشرقان با علامه مجلسی، عبارت از مخالفت او با صفویه بوده است. تعداد زیادی از خاورشناسان برای تصوف و یا به عبارتی صحیحتر آنچه خیال تصوف است ارزش خاصی قائل بودند و هستند و طبعاً روی هر کسی که بوی خصومت با تصوف از او می‌آید، فوراً بر چسب «متعصب» می‌زنند. مؤلفان غربی این زحمت را به خود ندادند که اوضاع صفویه زمان مجلسی را بررسی و تحلیل کنند تا صحت و سقم اتهامات وی را بسنجند و ظاهراً از این هم غافل بودند که بسیاری از علمای دوره صفویه و از آن جمله عارف بزرگ ملاصدرا در رد تصوف، کتاب یا رساله نوشتند. مخالفت با تصوف، ویژه مجلسی نبوده و بنابراین به تنهایی محملی برای محکوم کردن وی نمی‌تواند باشد.

ولی آنچه انزجار مستشرقان را بیش از همه برمی‌انگیزد و رعبی در دل آنان می‌اندازد، این است که علامه خواست، امور جامعه را برای اجرای احکام اسلام به دست خویش اداره کند. هر کوششی که برای پیاده‌کردن اسلام در عینیت جامعه صورت می‌گیرد، از دیدگاه آنان نوعاً چیزی غیر از مظهر تعصب و تنگ‌نظری نمی‌تواند باشد. علت دشمنی خاورشناسان و ایران‌شناسان غربی یا انقلاب اسلامی ایران را نیز در همین باید جستجو کرد.

در خاتمه، باید به آن عده‌ای از نویسندگان ایرانی که بدون کم و کیف آرای مستشرقان درباره علامه مجلسی را پذیرفته و در کتابهای خود منعکس کرده‌اند، اشاره کرد. این شاید یکی از مظاهر بسیار مضر غرب‌زدگی باشد. بر محققان و دانشمندان ایرانی است که درباره تاریخ این سرزمین گرمی که قرن اندر قرن شاهد شکوفایی فرهنگ اسلامی بوده و هست به طور سزاوار و مستند تحلیل و تدوین کنند.



پاورقی

- ۱- Sir John Malcolm, The History of Persia,
London. ۱۸۱۵, P ۵۹۵
- ۲- همانجا.
- ۳- تذکره احوال، شیخ محمدعلی حزین، لندن ۱۸۳۱، ص ۱۶.
- ۴- Sir Percy Sykes., A history of persia, London.
۱۹۱۵, P ۲۱۴
- ۵- A Literary history of Persia, E. G. Browne,
Cambridge, ۱۹۲۴, Vol. ۴, P ۴۰۳